

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

چهارشنبه ۰۹ اکتوبر ۲۰۲۴

نویسنده: مرجان کمال

بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت سی و پنجم

کتاب ماندگار "افغانستان در تلاطم تاریخ" نوشته زنده یاد، روان شاد "مرجان کمال" را پی میگیریم و میرسیم به یک قسمت دیگر از آن گنجینه پربار که آنرا باهم مرور میکنیم:

[گرفتن تصمیم قبلی برای مشاهده:

رعایت نمودن از مشاهده که مربوط می شود به طرز انتخاب و یا نحوه و چگونگی ورود یا دخول در ساحه از یک طرف، و انتخاب وضعیت برای اداره نمودن معضله موجودیت فاصله اجتماعی بین مشاهده گر و شخصی که مورد مشاهده قرار می گیرد، از طرف دیگر. موضوع این مطالعات مشخصاً سوالاتی را تشکیل می دهد که مربوط موضوعات سیاسی، اجتماعی و نظامی، (فهم و درک از جریان انتخابات و همچنین سوالات مربوط به خشونت های مسلحانه) میگردد.

باید علاوه نمود که بر علاوه ولایات افغانستان در سال های ۲۰۰۴ ، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ میلادی، ملاقات ها و گفت و گوها در مناطق قبایلی، دره اسماعیل خان (NWFP)، پشاور، اسلام آباد نیز انجام داده ام.

سوال در مورد موجودیت فاصله اجتماعی بین مصاحبه کننده و مصاحبه شونده: در این تحقیق کوشش گردیده تا جنبه حقیقی اظهارات که به موضوع مطابقت داشته باشد، دانسته شده و نیز من به طریقه های مختلف کوشش نمودم تا دریابم که آیا جوابات به صورت مستدل و با حقایق هم آهنگی دارند یا خیر؟

تقلب نمودن اشخاصی که از آن ها سوال می گردد و فاصله اجتماعی که ناگزیر مشاهده کننده را از مشاهده شونده جدا می سازد، نشان دهنده یک پدیده دوباره برگشت به نقطه آغاز می باشد. من به زودی متوجه موجودیت دو روش یا دو شیوه شدم که در نظر اول متضاد یک دیگر بوده، مگر دارای عین نقش نزد اشخاصی که مصاحبه شده اند، می باشد: یکی فاصله گرفتن بسیار زیاد و دومی نزدیکی بیش از حد...]

در آن عصر و زمان و در آن حال و احوال که دامنه های جنگ لعنتی نه تنها افغانستان، بلکه همسایگان افغانستان را نیز در لهیب سوزان خود فرو برده بود، و "جنگ با تروریسم" بیداد می کرد و بگیر و ببند و بگش رسم معمول روزگار شده بود؛ و در آن اوضاع و احوال که تحت نام "مبارزه با تروریسم" هر غلطی که می خواستی و می توانستی تحت همان نام انجام می دادی و به نان و نوائی می رسیدی و گویا آدم، آدم را می خوردی و...، این دخت با شهامت افغان زمین، نه تنها وجب به وجب خاک پاک افغانستان را درنوردیدی، بلکه در در مناطق آزاد و بی قانون و بی بازخواست و به اصطلاح همان زمان "علاقه غیر" نیز رخت سفر ببستی و جهت پیدا نمودن راه برون رفت از معضلات بزرگی که برای میهن و مردمش، چپ و راست بتراشیدی، هزار و یک خطر را با جان و دل بخردی و آخرین تلاش های انسانی را به خرج دادی تا مگر گمشده "صلح و آرامش" و ختم جنگ خانمانسوزی که بیگانه ها برای میهن و مردمش ایجاد نمودی و از هموطنان مظلومش شب و روز بلاوقفه قربانی بگرفتی، در کدام منطقه و کدام خانه و کدام کلبه در این سوی خط منحوس دیورند که روح و روان "دیورند" در بگیرد، یا آنسوی خط فرضی خونین؛ بیافتی و کشور و مردم خود را از جنگ و خونریزی و قتل و کشتار و غارت و دهشت؛ به نحوی نجات دادی و...

این دخت اصیل افغان جهت برآوردن این مأمول انسانی و میهنی خویش حتی خانه به خانه مناطق قبایلی، دره اسماعیل خان (NWFP)، پشاور، اسلام آباد و...، نیز تلاش های فراوانی به خرج دادی که در کتاب ماندگار "افغانستان در تلاطم تاریخ" همه را درج نمودی.

آفرین و مرحبا حبذا بر آن قلم و صد آفرین بر مادری که چنین فرزندی تقدیم جامعه نمودی. این کمترین در طول همین چهل و چند سال پسین، نه چنان کتاب پرباری خوانده ام و نه هم با چنین نویسنده پرتلاش، زحمت کش، دلسوز و باجرتت از ورای نوشته های دقیق، مستند، مستدل، منطقی و با صلابت سر خورده ام.

هستند تعدادی از هموطنان که فقط و فقط مشغول جمع و تفریق و ضرب و تقسیم "کتاب" های خود هستند و فقط به این می اندیشند که از فلان نویسنده عقب مانده ام و باید چهار یا شش کتاب دیگر

بنویسم که از "حریف" عقب نمانم و اکثر کتابها هم فقط کاپی از منابع خارجی و سرش کردن تحت یک عنوان به نام نامی خودشان بوده و به فکر خام‌شان نویسنده‌اند و محقق و مؤرخ و چند چیز دیگر، اما در باطن فقط روز خود را گم کرده‌اند و...

یک تعداد انگشت‌شمار دیگری هم هستند که از هر بیغوله سر برآورده و مشغول سرقت ادبی هستند و نوشته‌ها و ترجمه‌های سرقت‌شده‌شان کوچکترین سودی برای افغان و افغانستان نداشته و ندارد، اینها حتی در تلاش مفرط هستند تا لغات و اصطلاحات آخندی ایران، اصطلاحات غیر قابل استفاده تاجکستانی و... را در ادبیات پُربار دری افغانستان بگنجانند و به خورد یک مشت جوانان و آینده‌سازان افغانستان بدهند که خود توهین بزرگ بر ادبیات زیبای دری افغانستان است.

و اما زنده‌یاد "مرجان کمال" که تمام تحقیقات چندین ساله‌ی خویش را به زبان فرانسوی درج کمپیوتر خود نموده بوده‌اند تا روزی روزگاری آنرا در یک کتاب تقدیم هموطنان خود نمایند، چنان در کار خود موفق بوده‌اند که در چهل و چند سال پسین هرگز در کشور ما و در منطقه، آنهم توسط یک دخت جوان؛ نظیر نداشته‌است.

با انکسار، عرض ادب به مادری که پس از سفر غمبار توتۀ جگر‌شان گویا به "دنیای باقی"، با خون دل و اشک گرم و آه سرد، آنهمه نوشته‌های چندین ساله را گرد آورده، به دری اصیل افغانستان ترجمه نموده و در اخیر هم آنرا کتابی ساخته و با تلاش و خون دل و عرق جبین و...، طبع نموده و در اختیار هموطنان، آنهم بصورت مجانی، گذاشتند و حتی یک مقدار پول دیگر هم به مصرف رسانیده و تمام کتاب‌ها را به افغانستان انتقال داده و در مراکز مهم تحصیلی و کتابخانه‌ها در اختیار فرزندان کشور قرار دادند. چنین مادری را چنان فرزندی زیبنده بودی و توقع.

هرچند خوب میدانم که مادر آن دخت سرافراز افغان، رضایت ندارند که در جایی از آنها اسمی برده شود و تذکری داده شود و خوب هم میدانم که بخواهی نخواهی در مورد بر این کمترین اعتراض خواهند کرد که حق مُسلم‌شان است، اما مردم افغانستان، مردم ناسپاس و حق‌ناشناس و فراموشکار نیستند و خادم و خائن را خوب می‌شناسند و دقیق تشخیص داده و در حافظه دارند و همانگونه که خادم را حرمت می‌گذارند، خائن را نیز لعنت می‌فرستند و هرگاه فرصتی برای شان دست دهد، در عمل آنرا به اثبات خواهند رساند، قسمی که در طول تاریخ پُر تلاطم خویش بارها و بارها به اثبات رسانیده‌اند؛ پس تذکر اسم و یادی از زحمات این مادر بی‌بدیل افغان، وظیفه‌ی ملی و میهنی و وجدانی من بوده‌است.

ادامه دارد...